

شماره پایان نامه:



پایان نامه ی کارشناسی ارشد رشته ی زبان و ادبیات فارسی گرایش محض

بررسی کهن الگویی مثنوی (دفتر دوّم)

استاد راهنما:

دکتر سید کاظم موسوی

استاد مشاور:

دکتر احمد امین

پژوهشگر:

فیروزه پوستین دوز

شهریور ماه ۱۳۹۲

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات  
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه  
متعلق به دانشگاه شهرکرد است.



دانشگاه شیراز

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه خانم فیروزه پوستین دوز جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی گرایش محض با عنوان:  
بررسی کهن الگویی مثنوی (دفتر دوم)  
در تاریخ ۱۳۹۲/۶/۲۴ با حضور هیأت داوران زیر بررسی و با نمره ۱۹ مورد تصویب نهایی قرار گرفت.

۱. استاد راهنمای پایان نامه دکتر سید کاظم موسوی با مرتبه علمی دانشیار امضاء

۲. استاد مشاور پایان نامه دکتر احمد امین با مرتبه علمی استادیار امضاء

۳. استادان داور پایان نامه دکتر سید جمال الدین مرتضوی با مرتبه علمی استادیار امضاء

۴. دکتر مسعود فروزنده با مرتبه علمی استادیار امضاء

دکتر جهانگیر صفری

معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

## چکیده

واژه آرکی تایپ در زبان فارسی به کهن نمونه ، کهن الگو ، صور مثالی یا صور هورقلیایی ترجمه شده است . آرکی تایپ شامل تصاویر کهن و افکار غریزی است که در ناخودآگاه جمعی مشترک انسان ها وجود دارد .کارل گوستاو یونگ روانشناس شهیر سوئیسی(۱۹۶۱-۱۸۷۵م) این واژه را برای اولین بار در روانشناسی به کار برد. او این واژه را از افلاطون، کانت و سنت اگوستین وام گرفته است .موضوع کهن الگو(آرکه تایپ) از نظریه های مهم و فراگیر یونگ است. بر اساس نظر یونگ صور مثالی به تنهایی محتوایی ندارند بنابراین خود را در قالب نمادها در رؤیا و اساطیر به ظهور می رسانند و مثنوی نیز پهنه بی کران همین نمادهاست. از نظر یونگ کهن الگوها بی شمارند اما برخی از آنها در آثار هنری و خاصه ادبیات بیشتر دیده می شوند که عبارت اند از: سایه، پرسونا، خود، آنیما و آنیموس، که او به توصیف آنها پرداخته است. از آنجا که آثار هنری زاییده ناخودآگاه هنرمند است ،در نتیجه این آثار جایگاه مناسبی برای تجلی آرکی تایپ ها هستند. مولانا عارفی با ذهن نمادگرا بوده و مثنوی را در قالب یک اثر رمزی در شرایطی رؤیاگونه سروده است که البته قابلیت بررسی کهن الگویی دارد. این پایان نامه بررسی کهن الگویی دفتر دوم مثنوی ( ۳۸۲۶ بیت) است که شامل حدود پنجاه داستان کوتاه و بلند بوده و هجده داستان آن ،این قابلیت را دارا است.

**کلید واژگان:** مولوی، مثنوی ،کهن الگو، خود ، سایه، نقاب، آنیما و آنیموس، فرایند فردیت

## فهرست مطالب

### عنوان

#### فصل اول

#### کلیات

- ۳ ۱-۱- مقدمه
- ۶ ۱-۲- روش تحقیق
- ۶ ۱-۳- اهداف اصلی طرح
- ۷ ۱-۴- فرضیات
- ۷ ۱-۵- پیشینه تحقیق

#### فصل دوم

- ۸ ۲-۱- آشنایی با یونگ
- ۱۰ ۲-۲- اندیشه ها و آرا یونگ
- ۱۴ ۲-۳- رؤیا
- ۲۲ ۲-۴- سمبول
- ۲۶ ۲-۵- آرکی تایپ چیست؟
- ۲۸ ۲-۵-۱- نقاب
- ۳۰ ۲-۵-۲- سایه
- ۳۲ ۲-۵-۳- آنیما و آنیموس
- ۳۳ ۲-۵-۴- نهاد، خود، فراخود

#### فصل سوم

- ۳۷ بررسی کهن الگوها در دفتر دوم مثنوی
- ۳۸ ۳-۱- هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمررضی اله عنه
- ۴۶ ۳-۱-۱- دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیری دیگر
- ۴۹ ۳-۲- التماس کردن همراه عیسی (ع) زنده کردن استخوانها را از عیسی علیه السلام

- ۵۵ ۳-۳ اندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لاجول خادم
- ۶۰ ۳-۴ یافتن شاه باز را در خانه کمپیرزن
- ۶۶ ۳-۵ حلوا خریدن شیخ احمد خسرویه جهت غریمان به الهام حق تعالی
- ۷۱ ۳-۵-۱ ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری تا کور نشوی
- ۷۳ ۳-۶ ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت به تهمت
- ۷۷ ۳-۷ خریدن روستایی در تاریکی شیر را به ظن آنکه گاو اوست
- ۷۹ ۳-۸ کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب
- ۸۲ ۳-۹ بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است
- ۸۹ ۳-۱۰ انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان
- ۹۳ ۳-۱۱ امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود
- ۹۹ ۳-۱۱-۱ گرفتار آمدن باز در میان جغدان
- ۱۰۳ ۳-۱۲ تعریف کردن منادیان قاضی مفلس را گرد شهر
- ۱۰۷ ۳-۱۳ کرامات ابراهیم ادهم بر لب دریا
- ۱۱۱ ۳-۱۴ انکار فلسفی بر قراءت ان اصبح ماء کم غوراً
- ۱۱۴ ۳-۱۵ کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود
- ۱۱۸ ۳-۱۶ جستن آن درخت که هر که میوه اش خورد نمیرد
- ۱۲۱ ۳-۱۷ فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع

۱۲۵

## فصل چهارم

۱۲۵

نتیجه گیری

۱۲۹

منابع و مأخذ

## فصل اول

## کلیات

### ۱-۱- مقدمه

اسطوره یکی از تاریک ترین و ناشناخته ترین علمی است که بشر هنوز موفق به شناخت کامل آن نشده و خاستگاه آن پنهان است، به همین دلیل ارائه تعریف کامل از اسطوره که در بردارنده همه مفاهیم آن باشد، کار آسانی نیست. اسطوره میراثی است از دوران باستان که به دست انسان معاصر رسیده است.

« طرح هاونقش هایی که در اساطیر کهن جهان پی در پی تکرار می شوند، در درون ما نیز خفته است و گاهی هم در لحظه ای خاص سر بر می آورند و قصه خود را به زبان رمز و تمثیل می سرایند و ما نیز از شگفتی های آنان در حیرت می مانیم و چه بسا از درکشان غافلیم. این تصاویر تمثیلی خفته در درون، همان چشمه اساطیر است که رود صور نوعی از آن جدا می شود و این رودی است که امروز را به دیروز و دیروز را به فردا می پیوندد و هر سه را در لحظه تجزیه ناپذیر "خاطره ازلی" می شکوفاند.» (شایگان، ۱۳۸۱: ۱۹۸-۱۹۷)

زندگی امروز ما سرشار از حکایات و قصه های پرانی است که همه و همه از گذشتگان به دست ما رسیده و بعدها نیز به دست آیندگان خواهد رسید. بنابراین اسطوره را می توان مانند رشته ای دانست که پیوند گذشته، حال، فردا را حفظ می کند. از اسطوره تعریف مشخص و روشنی صورت نگرفته و در کتب متعدد از زاویه های گوناگون به این میراث قدیمی توجه شده است. آنچه که می توان به آن اشاره کرد این است که: «اسطوره یکی از ثابت های ابناء بشر در همه زمانها است. الگوها، قصه ها و حتی جزئیات مندرج در اسطوره ها را می توان همه جا و در میان همه یافت. چرا که اسطوره میراث مشترک خاطرات اجدادی ماست که آگاهانه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. اسطوره حتی می تواند بخشی از ساختار ذهن ناخودآگاه ما باشد که احتمالاً در ژن های ما رمزبندی شده است... اسطوره شکاف های میان تصویر های ذهنی ناخودآگاه و زبان منطق خودآگاه را پر می کند.» (بیرلین، ۱۳۸۶: ۱۰)

اسطوره هر ملت با ویژگی های خاص خود، بیانگر تصویر کلی و منحصر به فرد همان ملت است و بنابراین با خوانش اساطیر یک ملت می توان شناخت کلی از آنها به دست آورد. بسیاری از آثار کلاسیک ادبی ما ریشه در اساطیر دارند از آن جمله می توان به شاهنامه فردوسی اشاره کرد.

برای اولین بار کارل گوستاو یونگ روانپزشک سوئیسی به ارتباط ناخودآگاه و اسطوره اشاره کرد. یونگ مانند فروید به ناخودآگاه اعتقاد داشت اما او علاوه بر ناخودآگاه فردی به گونه دیگری از ناخودآگاه نیز اعتقاد داشت که همان ناخودآگاه جمعی است. به نظر او ناخودآگاه جمعی عمیق تر و ذاتی تر از ناخودآگاه فردی است و میان همه انسانها مشترک است. ناخودآگاه جمعی - که از اصطلاحات یونگ می باشد- مشتمل بر صور اساطیری است. او این صور اساطیری را که در ناخودآگاه جمعی افراد حضور دارند « کهن الگو» نامید. از لحاظ روانشناسی اسطوره ها سرشار از کهن نمونه هاست.

کهن الگوهایی چون خود (self)، سایه (shadow)، آنیما (Anima)، آنیموس (Animus)، کهن الگوهای برجسته و مطرح هستند. این کهن الگوها گرچه به ظاهر از یکدیگر جدا هستند اما بایکدیگر وابستگی متقابل دارند و برهم تأثیر می گذارند.

یونگ معتقد است همانگونه که طبیعت بستر اعداد است روان انسان نیز محل اعداد مختلف است و انسان خردمند باید در تلاش برای شناخت جنبه های مختلف باشد و نیروهای مثبت را تقویت و مانا سازد و نیروهای منفی را کنترل و محو کند، تا براین اساس به کمال و فردیت دست یابد و این همان چیزی است که مولوی در مثنوی از انسان می خواهد.

از آنجا که عرفا به دلیل دریافت کمالات که حاصل طی مراحل سلوک است، با ناخودآگاه خود در ارتباط هستند، بنابراین در این آثار به وضوح این تصاویر ازلی دیده می شود و مثنوی نیز از این امر مستثنی نیست زیرا از زبان یک عارف کامل بیان شده است.

یونگ نیز به خاطر شرایط زندگی خانوادگی (خانواده کشیش) باعث شد تا به سوی عرفان مشرق زمین گرایش پیدا کند. به همین خاطر مباحث مطرح شده از سوی او رنگ و بوی عرفانی دارد و این وجه تمایز او با سایر روانشناسان است. دانشمندان و روانشناسان دیگر بر اساس عقل، تجربه و آزمایش نظریات خود را مطرح می کنند اما نظریات یونگ بر دل استوار است، به همین دلیل گاهی نظریات او پیچیده و دشوار به نظر می رسد. یونگ مدتی در وادی عقل و عرفان سرگردان شده بود و سرانجام توانست میان این دو الفت و پیوند برقرار کند و هر دو کفه را متعادل نگه دارد. در تأیید این عمل او می توان به نظریه «فرآیند فردیت» اشاره کرد. این نظریه او با دیدگاه «خودشناسی» در عرفان ارتباط نزدیک دارد.

از دیگر موارد انطباق عرفان شرقی و روانشناسی یونگ به کهن الگوی «پیر خردمند» و «پیر طریقت» می توان اشاره کرد.

پیر خردمند در روانشناسی «من» را به سوی «خود» هدایت و راهنمایی می کند و در رسیدن فرد به فردیت یاری رسان خودآگاه فرد است. در عرفان نیز پیر طریقت در حکم مرشد و راهنمای سالک است تا او را از وادی



سلوک ، ایمن (سالم) به مقصد مطلوب برساند. در داستان «درخت علم» ما با یک پیر خردمند یا مرشدی رو به رو می شویم که مولانا از او با صفاتی چون شیخ عالم، قطبی کریم یاد می کند و باعث می شود تا قاصد یا سالک بعد از تحمل سختی ها و سفری طولانی به آرامش و آگاهی برسد.

مورد دیگر «سایه» است که در روانشناسی یونگ قسمت تاریک و پست شخصیت انسان را شامل می شود و انسان آن را انکار می کند ، معمولاً بر آدمی می شورد و باید آن را به نوعی مهار کرد . مصداق سایه در عرفان «نفس» است. نفس در عرفان مجموع اخلاق زشت و ناشایست است که باعث بدکاری در انسان می شود، این همان «نفس اماره» است و در قرآن آمده: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ».(یوسف: ۵۰) .

صفات یونگ برای سایه بر می شمرد و صفات نفس مشابه یکدیگر و عبارتند از: کبر و خودخواهی، حسد و خودبینی، بی مرامی و حرص و طمع. یونگ معتقد است برای رسیدن به آرامش باید سایه را شناخت و آن را کنترل و مهار کرد این همان تهذیب نفس در عرفان اسلامی است.

به عنوان نمونه می توان به داستان «مادروپسر» اشاره کرد که مادر در این داستان نماد «سایه» بوده که دست به کاری ناشایست زده است. سایه توصیفی یونگ همان نفس است که مولوی به این نکته اشاره می کند:

نفس توست آن مادر بد خاصیت	که فساد اوست در هر ناحیت
هین! بکش او را که بهر آن دنی	هر دمی قصد عزیزی می کنی

(مولوی، ۱۳۷۱: ۷۸۵، ۸۶)

یا در داستان «معاویه و ابلیس»، ابلیس کهن الگوی سایه یا قسمت تاریک شخصیت معاویه است که معاویه در طی سؤال و جواب سعی در شناخت او کرد و سرانجام توانست او را شناسایی کند. در متون عرفانی، گاهی نفس در قالب شیطان ظاهر می شود. سایه و نفس هر دو انسان را از کمال و فردیت باز می دارد بنابراین باید در صدد شناخت و کنترل آنها باشیم.

«نقاب» در میان کهن الگوهای یونگ با مفهوم «حجاب و پرده» در عرفان همانندی دارد. در روانشناسی یونگ نقاب باعث می شود تا فرد برای مدتی هم که شده خود واقعی اش را از دیگران پنهان سازد و به گونه ای خودمطلوب دیگران را ارائه دهد به عبارت دیگر یک نمایش شخصیتی صورت می گیرد. این نقاب همان حجابی است که عرفا معتقدند برای رسیدن به مطلوب خویش باید دریده شود. در داستان «کلوخ انداختن تشنه از سردیوار»، دیوار آن نقاب و حجابی است که باید از میان برداشته شود تا خودآگاه و سالک به مطلوب برسد:

مانعش از آب آن دیوار بود	از پی آب، او چو ماهی زار بود
هر که عاشق تر بود بر بانگ آب	او کلوخ زفت تر کند از حجاب

(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۹۷۷، ۱۲۱۱)

همانطور که در ابیات بالا نیز اشاره شد، مولانا به عنوان یک عارف وارسته دیوار را حجاب طالب می داند. بنابراین می توان این گونه جمع بندی کرد که متون عرفانی مانند اساطیر از ناخودآگاه سرچشمه می گیرد و کهن الگوها محتویات این ناخودآگاه هستند که عرفا آنها را به صورت نماد در اشعارشان استفاده می کنند و این پایان نامه نیز به بررسی جنبه های مختلف همین کهن الگوها پرداخته و داستان های مثنوی (دفتر دوم) را تا آنجا که قابلیت بررسی کهن الگویی دارد مورد نقد و گره گشایی قرار داده تا به مغزسخن این شیخ عارف پی برده شود.

#### ۲-۱ - روش تحقیق:

روش تحقیق در این پایان نامه، کتابخانه ای و مبتنی بر فیش برداری است. کتب مربوط به اندیشه های یونگ را مورد مطالعه قرار داده و از کهن الگوهای اساسی مکتب او فیش برداری نمودم. سپس شروح مختلف مثنوی - خصوصاً دفتر دوم - را مطالعه و سرانجام به تفسیر سروده های مولانا بر اساس آرا یونگ پرداختم.

#### ۳-۱ - اهداف اصلی طرح:

از آنجا که آثار عرفانی با ناخودآگاه در ارتباط هستند پس این آثار بستر مناسبی برای تجلی و ظهور آرکی تایپ هاست.

اهدافی که این پایان نامه بر مبنای آن طرح ریزی شده است عبارتند از:

۱- آشنایی با زندگی علمی یونگ و افکارش

۲- بررسی کهن الگوهای خود، سایه، نقاب، آنیما و آنیموس که یونگ آنها را توصیف کرده

۳- انطباق این کهن الگوها در دفتر دوم مثنوی

#### ۴-۱ - فرضیات :

باتوجه به اینکه مثنوی یک اثر کاملاً عرفانی و رؤیاگونه است و اصولاً آثار هنری بستر مناسبی برای تجلی کهن الگوهاست

۱. می توان داستانهای آن را بر اساس روانشناسی یونگ تحلیل کرد و استعداد تحلیل آرکی تایپی دارد.

۲. مولوی سال ها پیش این کهن الگو ها را در قالب نمادها به ظهور رسانده است.

۳. شاخص های روانشناسی یونگ با شاخص های عرفانی مولانا انطباق دارد.

#### ۱-۵- پیشینه تحقیق :

درباره آرکی تایپ و جایگاهش در زندگی بشر آثار متعددی به چاپ رسیده است. «جلال ستّاری» به ارتباط آرکی تایپ و متون عرفانی پرداخته است. از جمله آثارش به کتاب های " پژوهشی در قصه یونس و ماهی " و " پژوهشی در قصه اصحاب کهف " می توان اشاره کرد. همچنین بررسی کهن الگو در شعر معاصر نیز صورت گرفته که از آن جمله به «آنیما در شعر شاملو» از الهام جم زاد می توان اشاره کرد. تاکنون کتابی در ارتباط با آرکی تایپ و مثنوی تالیف نشده است. با این وجود مقاله ای با عنوان «سنخیت در داستان پیرچنگی» توسط «سید کاظم موسوی» به طبع رسیده که در آن به بررسی برخی از مفاهیم یونگ پرداخته اند و می تواند مایه روشنگری باشد. هم چنین پایان نامه های دانشجویی در راستای نقد کهن الگویی نیز نوشته شده از جمله پایان نامه «ترجس بهرامی» که بررسی آرکی تایپ در دفتر اول مثنوی است و پایان نامه «شهرام منصوری» نیز دفتر سوم را مورد بررسی قرار داده است.

## فصل دوّم

### آشنایی با یونگ، آرا و اندیشه های او

#### ۱-۲- آشنایی با کارل گوستاو یونگ

کارل گوستاو یونگ در ۲۶ ژوئیه سال ۱۸۷۵ در کسویل سوئیس به دنیا آمد. پدرش یوهان پل یونگ، کشیش کلیسای سوئیس و مادرش نیز دختر یک روحانی بود. او فرزند یگانه کشیش افسرده ای بود که اعتقاداتش رو به زوال بود و در دامن مادری پرورش یافت که با ارواح به گفتگو می پرداخت، به همین دلیل کودکی سرشار از تنهایی داشت. او پس از اتمام تحصیلاتش در رشته پزشکی در سال ۱۹۰۰ وارد بیمارستان زوریخ بخش امراض روانی شد. مدتی بعد به سمت استادی دانشگاه زوریخ رسید. چهار سال بعد به طور مستقل به کار پزشکی و روان کاوی پرداخت. یونگ در آغاز کار علمی خویش با عقاید «زیگموند فروید» آشنا شد و مدتی هم پای استاد اطریشی خود در دنیای ناشناخته روان آدمی به نظاره و تحقیق پرداخت. اما چنانکه رسم شاگردان ممتاز است، شش سال بعد، راه خود را از استاد جدا کرد و مکتب جدید و متفاوت از روانکاوی فروید بنیان نهاد و به مکتب «زوریخ یا یونگیسم» شهرت یافت. شاگرد جوان از عرصه جزمیت های مادیگرانه استاد روی برتافت و به پهنه فراخ دین و عرفان چشم دوخت و در فراسوی ناخودآگاه فردی به معرفت ناخودآگاه جمعی نائل شد و آن را به جهانیان معرفی کرد. (ر.ک یونگ، ۱۳۷۶: ۱۷۰)

کارل گوستاو یونگ به خاطر فعالیت های علمی اش و ارائه روانشناسی تحلیلی در چند دهه آغازین قرن بیست، معروف شد. یونگ را در کنار استاد پیر خویش، فروید، از پایه گذاران دانش نوین روانکاوی قلمداد می کنند. فریدا فورد هام در مورد یونگ اینگونه می نویسد: «هرچه فروید ناگفته گذاشته، یونگ تکمیل کرده است.» یونگ در سال ۱۹۰۶ نسخه ای از نتایج کار خویش را برای استادش - فروید - فرستاد و این مکاتبه تا سال ۱۹۱۳ ادامه داشت تا اینکه آنها باهم ملاقاتی انجام داده و یونگ جزء شاگردان برجسته فروید شد. مدتی نگذشت که روابط این استاد و شاگرد تیره گشت. یونگ از جمله دانشمندان بزرگی بود که تا واپسین لحظات

عمر خویش دست از تحقیق و پژوهش برنداشت و آخرین اثر خود را چند ماه پیش از مرگش در سن ۸۵ سالگی به پایان رساند. او در مدت عمر مفید خویش توانست بیش از سی کتاب و نود مقاله به رشته تحریر در آورد که همه آنها حاصل تجارب و یافته هایش در زمینه تجزیه و تحلیل خوابها، آشنایی با افسانه ها و اساطیر ملل مختلف بود. تلاش های بی وقفه این دانشمند پیامبرگونه سنگ بنای اولیه بسیاری از تحقیقات پژوهشگران امروزی در زمینه های دین، هنر و اسطوره گردیده است.

«هانس شار متاله پروتستان که کتاب زیبایی درباره اندیشه دینی یونگ نوشته، در مقاله ای که اخیراً به چاپ رسانده می گوید: ممکن است تا صدسال دیگر، پاسخ به ایوب کتاب عیب آموز (نبوی) تلقی شود و طرفه آنکه هنگامی که یونگ نخستین پژوهش هایش را درباره ناخودآگاه جمعی منتشر کرد و در نتیجه از فرویدیسم گسسته بود، گویا فروید در حق همکار سابق خود گفته بود: « در آغاز دانشمند بزرگی بود، اما اینک پیامبر شده است.»

بعضی این خوشمزگی ظریف استاد را برترین ستایش دانسته اند زیرا در پروفیسور یونگ به چشم یک تن از انبیاء دوران مدرن می نگرد. زیرا اگر شایستگی کرماند فروید، کشف ناخودآگاه فردی است، یونگ ناخودآگاه جمعی و ساختارهای آن یعنی صورت مثالی را کشف کرد و این چنین از دیدگاهی نو به تفسیر اساطیر، پندارها و رؤیایها پرداخته است.» (الیاده، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

یونگ در سالهای آخر عمر در قسمت علیای دریاچه زوریخ، در خانه ای که در گوشه خلوت ساخت و بر آن نام «برج» نهاد، زیست و در همان جا نیز به آرامش ابدی رسید. در لابه لای خاطراتش به سخنانی که آخرین بیانات اوست برمی خوریم:

«می گویند من فرزانه ام، اما من نمی توانم این سخن را بپذیرم. من از خود شگفت زده و نومید و خشنودم، من درمانده، سرخورده و شادانم. همه این صفات هم زمان در من هست و نمی توانم بگویم که حاصل جمعشان چیست؟ از هیچ چیز مطمئن نیستم. سخن لاتو- تسو را که گفت: «همه یقین دارند و تنها من در ظلمت به سر می برم» در پیرانه سر در می یابم.

جهانی که انسان در آن زاده شده، جهانی خشن و سنگدل و همزمان برخوردار از زیبایی مینوی است. آیا زندگی معنایی دارد یا بی معناست؟ احتمالاً هر دو نظر درست است چنانکه در مورد هر مسأله متفاوتی چنین است. اما من به این آرزو دل خوش کرده ام که زندگی معنایی دارد و با نیستی و عدم می ستیزد و در این پیکار پیروز می شود.» (یونگ، ۱۳۸۲: ۶)

## ۲-۲- آرا و اندیشه های یونگ

یونگ از بزرگترین روان پزشکان قرن بیست به شمار می رود که با مطالعات گسترده خود حقیقتی بدیع را در مورد انسان به اثبات رساند و آن اینکه منشأ تمام رفتار و افکار انسان از «ناخودآگاه» سرچشمه می گیرد. گرچه این موضوع پیش از یونگ نیز مطرح بود ولی اوتوانست با ارائه ادله و شواهد زنده - بررسی بیماران خود- در قالب نظریه ای منسجم آن را مطرح و از آن دفاع کند.

« موجب اصلی جدایی یونگ از فروید ، نظر یونگ مبنی برآشتی و سازواری آدمی با خویشتن خویش است که وی آن را شرط بازیابی تعادل روانی و اعاده ساحت گم شده معنوی و روحانی انسان می داند. فروید این آشتی با خود را رد می کند چون به گمانش وسیله ای برای مستور داشتن کشاکشی است که همواره ریشه در لیبیدوی جنسی دارد. اما یونگ می پندارد که ریشه های روان نژندی همیشه بازیافتنی نیست و در سنینی از عمر بازگشت به گذشته ناممکن است و راهی که به کودکی بازپس می برد بسته. به اعتقاد فروید در این موارد هیچ کاری از روانکاو ساخته نیست جز آنکه بیمار را نزد کشیش و راهب بفرستد.

اما یونگ برعکس معتقد است که با تفهیم این معنی به بیمار که سلوک شخصیش ، نتیجه گسیختگی با کلیتی ( ناخودآگاه جمعی) است، همواره می توان او را با دانش صلح و ساز داد. اما وقتی انگیزه های خودآگاه، راه بهره وری از ناخودآگاه جمعی را سد کنند، قوای ناخودآگاهی که آب حیات وجود است، معنای اصلی خود را از دست می دهند و بیراه می شوند...

گفتنی است که یونگ حتی نیرومندترین غریزه را نه غریزه جنسی بلکه «غریزه دینی» می دانست یا به عبارت دیگر طلب « کلیت و تمامیت» از سوی وجود. (یونگ، ۱۳۷۵: ۴، ۵)

یونگ تصویر انسان را به عنوان موجودی اسیر امیال جنسی از ذهن ها زدود و او را به عنوان موجودی برخوردار از روح الهی به جهانیان شناساند. او « ناخودآگاه جمعی» را فصل مشترک میان نوع انسان مطرح کرد.

«یونگ نظریات فروید از جمله لیبیدوی او را رد کرد و آن را بی پایه خواند زیرا معتقد بود مبتنی بر تجربیات علمی نیست، لذا این عقاید او را که منشأ بیماری های روانی مسائل جنسی است یا منشأ رؤیا امیال واپس زده است یا اینکه هنرمند هم به نوعی بیمار روان پریش است یا تصاویر آثار هنری را باید با سمبول های مذکر و مؤنث تقسیم کرد، باطل خواند و برای هر مورد براساس فرضیات خود توضیحی تازه داد.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ب: ۲۶۴) .

از بزرگترین انتقاداتی که به فروید شده، توجه بیش از اندازه او به مسائل جنسی است و همین باعث جدایی او از آلفرد آدلر پزشک اتریشی گشت، زیرا آدلر عقده حقارت را باعث اختلالات شخصیتی می دانست اما فروید نیروی جنسی را.

«یونگ معتقد بود گرایش فروید به تفسیر جنسی رؤیا، منجر به «کیفیتی ملال آور» در تعبیر رؤیا می شود که خود فروید هم از آن آگاهی دارد... بدین ترتیب فروید دریافت که یونگ روانشناسی علمی او و نیز این دیدگاه را مردود می شمارد که تجربیات گذشته فرد (به ویژه رشد جنسی فرد) وضعیت روانی او را تعیین می کند. از آن زمان به بعد، یونگ اصطلاح «نیروی شهوی» [یا لیبیدو] را به صورت مترادف نیروی عام روان به کار برد. درحالی که این اصطلاح در نظر فروید صرفاً جنبه جنسی دارد. یونگ می نویسد: «شکل گیری نمادهایی از قبیل نور، آتش و خورشید و... در نوعی نیروی خنثی ریشه دارد و نه در غریزه جنسی». (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۳۷، ۳۸)

فروید معتقد بود که محتویات ناخودآگاه فردی شامل امیال سرکوب شده جنسی و مخزن تأثرات پس زده است و این تجارب بیشتر به دوران کودکی فرد مربوط می شود بنابراین سعی کرد با روش «تداعی آزاد» که از کشفیات خود بود، به درمان بیمارانش بپردازد.

مقابل دیدگاه استاد، دیدگاه یونگ بود. او معتقد بود: «محتویات ناخودآگاه فرد شامل معانی مادرزاد و موروثی است موسوم به صور مثالی از قبیل سایه، نرینه جان و مادینه جان و غیره که در ناخودآگاهی جمعی حیات دارند و به صرف شناخت ریشه کن نمی شوند، اما لازم است که مورد توجه و عنایت قرار گیرند و جزء خودآگاهی گردند.» (ر.ک همان: ۶)

از نظر یونگ فرضیه کهن الگو یا آرکی تایپ و صور مثالی به ناخودآگاه جمعی مربوط می شوند و سابقه این مفاهیم در آثار فیلسوفانی چون کاروس و هارتمان دیده می شود.

«به نظر یونگ یک قشر ناخودآگاه بدون شک شخصی است ولی این قشر روی قشر عمیق تری قرار یافته است که از تجارب و داده های خاصی مایه نمی گیرد بلکه قائم به خود است. این قشر عمیق همان است که به آن «ناخودآگاه جمعی» اطلاق می شود و علت اینکه صفت «جمعی» را بدان می افزایند این است که ناخودآگاه جنبه کلی دارد و بین همه افراد بشر مشترک است و مقید به تجربه خصوصی شخص معین نیست چه محتوای آن و رای ادراکات شخصی است. در حالی که محتوای ناخودآگاه شخصی مخزن «کومپلکس» هاست. ناخودآگاه جمعی مشحون از «صورتی» است. ناخودآگاه جمعی مخزن بقایای تجارب نیاکان است. بقایای دیرینه ای که در مخزن رسوب کرده اند شامل کلیه خصایص موروثی، غرایز، خواسته و

خواهش های درونی هستند و همه این عناصرمتجانس، به طور متناقض و درهم و برهم در توده این ناخودآگاه نهفته اند.» (شایگان، ۱۳۸۱: ۲۰۷)

با ذکر این مقدمات می توان به این نکته پی برد که اختلاف اساسی این استاد و شاگرد در راستای اختلاف دیدگاهشان درمورد ناخود آگاه است که استاد به ناخودآگاه فردی معتقد است و به آن پایه علمی می دهد و شاگرد به ناخودآگاه جمعی.

آتش سودا در کتاب «رؤیای بیداری» اعتقاد یونگ به ناخودآگاه جمعی را از مشخصات مشرب نیمه عرفانی مکتب او دانست و اینکه «به عقیده یونگ فرهنگ و تمدن بشری که زبان یکی از مهمترین محصولات آنست، در طول هزاران سال با تنیدن پیله خودآگاهی به دور انسان، به تدریج وی را از یگانگی آغازین با هستی دور کرده است، اما خطرات این یگانگی در ناخودآگاه جمعی باقی مانده است. وی ضمیر ناخودآگاه جمعی رامنشأ رؤیاهای قومی می داند.» (آتش سودا، ۱۳۸۳: ۴۵)

انسان عقل گرای امروزی باید درصدد شناخت ناخودآگاه خود برآید تا به این صورت پیوندی دوباره میان او و هستی برقرار شود و نتیجه این شناخت و رجعت به ناخودآگاه رسیدن به آرامش و رهایی از سردرگمی و روان نژندی خواهد بود.

«...بسیاری از بیمارانم با به کار انداختن قوای تخیلشان که من (یونگ) مادر خودآگاهی آدمی می ناممش

،تصاویر و رؤیاهایی را شرح کرده اند که با تصاویر و تمثیلات معابد هند و چین مشابهت شگفتی دارند. این مردم چگونه توانسته اند از فرهنگ های دینی خاور دور آگاهی یابند؟

...خاستگاه آن همه، چه چیز جز ناخودآگاهی و روان جمعی می تواند باشد؟ انسان عصر ما آخرین میوه

شجره نژاد بشر است و هیچ کس نمی داند چه می داند؟ یونگ به جاودانگی روح بشر اعتقاد داشت و به این

باور از راه تحلیل روان و کاوش در فرهنگ رسیده است نه به دلالت ایمان. او از سنت مادی گرایی در

روانشناسی تجربی و تحلیلی که پدیده های روانی را به مؤلفه های حسی یا غریزی تأویل می کند و در

آدمی قوایی که از او برترند و ریشه درگذشته نوع بشر و لایه های به هم فشرده فرهنگ های کهن

دارند، نمی بیند، روی برتافت.» (یونگ، ۱۳۷۵: ۳)

«...برخی می اندیشند که روح کودک نوزاد تهی است، من برآنم که همه چیز در آن هست، اما هنوز خودآگاه

نیست و فعلیت نیافته است.» (همان: ۳)

این سخن یونگ، تأییدی است بر فرضیه اش مبنی بر وجود ناخودآگاه جمعی، زیرا نه تنها مراجعین یونگ بلکه

همه مردم در این ناخودآگاهی سهیم اند اما تعداد انگشت شماری از مردم آن را باور دارند. گروهی دیگر از مردم



نیز آنقدر درگیر زندگی روزمره خود هستند که طرح این موضوع را بی ربط به خود می دانند و یا آن را در حوزه تخصصی خود نمی دانند و به حوزه روانشناسی مربوط می دانند.

«علت اینکه امروزه درباره ناخودآگاه و صور نوعی صحبت می کنیم این است که خدایان مرده اند و جایشان را چیزی پر نکرده است. یونگ می گوید اینکه ما خدایان را به صورت عوامل روانی، یعنی آرکی تایپ های ناخودآگاه می بینیم ناشی از فقر بی سابقه دنیای تمثیلی ماست... در فرهنگی که اساطیر و تمثیلات زنده اند، نه نیازی به تشریح ناخودآگاه است نه میلی برای تحلیل صورت های نوعی آن.» (شایگان، ۱۳۸۱: ۱۹۸)

یونگ در کتاب خویش (خاطرات، رؤیاهای، اندیشه ها) خاطرنشان می سازد که زندگی او، داستان شناخت شخصی خودش از ناخودآگاه است. انسان همواره دارای امیال و آرزوهایی است که ممکن است از آن بی خبر باشد، این آرزوها در ضمیر ناآگاه مخفی شده است. او معتقد است در ناخودآگاه همه چیز طالب تجلی بیرونی است و شخصیت نیز خواهان بیرون آمدن از شرایط ناخودآگاه.

«همانگونه که ویلیام جیمز روانشناس آمریکایی خاطرنشان کرده، مفهوم ناخودآگاه را می توان با مفهوم «میدان» در فیزیک مقایسه کرد. یعنی همانگونه که ذرات در میدان الکترومغناطیس بر مبنای نظمی خاص قرار می گیرند، محتویات روانی نیز به گونه ای منظم در ناحیه ای از روان که آن را «ناخودآگاه» می نامیم پدیدار می شود. وقتی ذهن خودآگاه ما چیزی را «عقلانی» یا «پرمعنا» می انگارد و آن را از نظر توضیح مجاب کننده می یابد، احتمالاً از این روست که توضیح خودآگاه با مجموعه ای از ناخودآگاه که به آستانه خودآگاهی رسیده اند، به طور موقت هماهنگ شده است.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۴۸۹)

یونگ علاوه بر فعالیت در زمینه روانشناسی مدت پانزده سال به دور از چشم مردم به تحقیق در زمینه کیمیاگری نیز پرداخت و کیمیاگری را شاخه ای از روانشناسی غربی می دید که هدف آن دستیابی به فرآیند فردیت است.

«کیمیاگری نمودار فرافکنی درامی در عین حال کیهانی و معنوی با واژگان خاص آزمایشگاهی است. هدف کار عظیم همایونی (opus luagnum) در کیمیاگری همزمانی خلاصی روان و مداوای کیهان بود. آنچه کیمیاگران «ماده» می نامیدند در واقع نفسشان یعنی «ناخودآگاهی» بود. جان جهان (Anima mundi) که با روح یا جوهر جیوه (Spititus mercuric) هم ذات بود در اسارت «ماده» به سر می برد. به همین دلیل کیمیاگران به حقیقت ماده اعتقاد داشتند زیرا ماده در واقع همان حیات روان شان بود و غرض، استخلاص این ماده و نجات دادنش و در یک کلام بدست آوردن حجر فلسفی یا جسم شکوهمند نورانی (Corpus glorificationis) بود. اما این کاری دشوار و راه نیل به هدف سنگلاخ و پر از مانع است.

در آغاز راه کیمیاگری به اژدها روح جهان زیرین (chthonien)، «شیطان» یا بقول کیمیاگران جسم اسود (nigredo) بر می خورد و این برخورد دردناک و رنج آور است.

ماده آنقدر درد می کشد و رنج می برد تا «تیرگی اش» سترده شده و این به زبان روانشناسی یعنی جان، دستخوش نگرانی یا مالیخولیا شده، با «سایه» می ستیزد. سرتاسر اتصال، یعنی سرمرکزی کیمیاگری، تحقیقاً ناظر به ترکیب اعداد، جذب «سایه» و همبسته کردن (integration) «شیطان» است. برای مسیحی هوشیار و بیدار دل این امر واقعه بسیار خطرناکی است زیرا رؤیاری با «سایه» خود است: سایه معرف سیاهی (nigredo) است یعنی چیزی که جدامانده و نمی تواند کاملاً با شخص انسان، یکپارچه (integer) گردد.» (ر.ک. یونگ، ۱۳۸۱: ۱۲-۱۱)

براین اساس یونگ هدف کیمیاگری را نه رسیدن به طلا بلکه دستیابی به تفرد می دانست. او معتقد بود فرآیند فردیت و رسیدن به کمال رنج آورست و تنها راه رسیدن به یک پارچگی مکاشفه ضمیر ناآگاه است.

### ۲-۳- رؤیا:

رؤیا و خواب از جمله موارد سهل و ممتنع است که در زندگی انسان رخ می دهد. پدیده ای به ظاهر ساده و راحت که همه انسانها خواه ناخواه در زندگی روزمره با آن روبه رو می شوند و به سادگی از کنار رؤیاهای خود عبور می کنند غافل از اینکه ممکن است رؤیای دیده شده هشدار برای آنها باشد. از دانشمندان و روانشناسان گرفته تا عرفا در هر دوره ای گوشه چشمی به مقوله خواب داشتند و همواره سؤالاتی در ذهن آنها شکل گرفته سؤالاتی از قبیل: ماهیت و چیستی رؤیا، ارتباط رؤیا با فرد رؤیا بین و اینکه آیا اندیشه ها و درونیات فرد بر رؤیای او تأثیرگذار است؟

به طور کلی رؤیا نیز مانند اسطوره در قسمت سایه روشن زندگی بشر جای دارد. دریافت انسان از رؤیاهایش، دریافتی مبهم و خاکستری است.

«رؤیا نیز مانند اسطوره پدیده ای است پیچیده و همچون اسطوره زبانی نمادین و رمزآلود دارد چون هم رؤیا و هم اسطوره برخاسته از ناخودآگاه هستند و از آن مایه می گیرند. در واقع ناخودآگاهی، از راه نمادهای رؤیا و اسطوره راز نهان و نهفت خود را بر ما آشکار می کند. به گفته فروید اسطوره رؤیای یک قوم یا یک ملت است، اسطوره برآیند رؤیاهایی است که تبار انسانها در درازنای هزاران سال زندگی خویش دیده اند و از دیدگاه فروید رؤیا اسطوره فردی و ناپایدار است که از ناخودآگاه فردی رؤیا بین برخاسته است.» (یونگ، ۱۳۸۳، ب، ۱۴)

«رؤیا» از جمله موارد مورد اختلاف این استاد و شاگرد- فروید، یونگ - محسوب می شود. آنها در آغاز هر دو می دانستند که میان رؤیا و اسطوره نزدیکی و پیوند برقرار است اما بعد از شروع کار با نتایج متفاوتی رو به رو شدند.

«فروید از اسطوره برای بازشناسی تعارضها و کشمکش های روان فردی کمک می گرفت و یونگ با رسیدن به مفهوم ناخودآگاه جمعی به عنوان فصل مشترک همه افراد بشر می کوشید تا از راه بازشناسی اسطوره ها، الفبای زبانی را که روزی همه بشریت به آن سخن می گفته، به دست دهد.» (ارشاد، ۱۳۸۲: ۳۷۲)

فروید معتقد بود که رؤیا اجزای امیال سرکوفته ناخودآگاهی است. او اسطوره را رؤیای جمعی و رؤیایا را اسطوره فردی می دانست. فروید برای توجیه رؤیا نیازی به فرضیه به خواب رفتن قسمتی از تجسمات ما و بیدار ماندن قسمتی دیگر نمی بیند. او معتقد است رؤیا یک پدیده کاملاً روانی است و تحقق خواسته ها و آرزوهایی است که در زمان بیداری انسان از آنها یاد می کند. از نظر فروید ناخودآگاه منطقه ای در دستگاه روانی و متشکل از چند روند است:

«نخست: نموده های غریزی ناشی از انگیزه هایی که خاستگاه شان اندام های بدن است و نیز انگیزه هایی که اساس غریزی دارند. دوم: تمامی ایده ها، انگیزه ها و آرزوهایی که موقتاً ناخودآگاه بوده لکن با سهولتی نسبی می توانند خودآگاه شوند.» (کی ولز، ۲۵۳۶: ۱۲۲)

فروید نیز در باره ایجاد رؤیا بر این باور است که در ذهن ناخودآگاه انسان حقایقی وجود دارد که از زمانهای گذشته موجود بوده که ممکن است انسان از وجود آنها بی خبر باشد. رؤیا در حقیقت بازتاب ناخودآگاه در خودآگاه فرد است و فرد در زمان خواب این محتویات ناخودآگاه را به صورت کاملاً واضح و شفاف می بیند. «بر طبق سازمان نظری فروید، بعضی از انگیزه های انسان در کودکی، واپس زده شده ولی به زندگی مخفی خود در ضمیر ناخودآگاه ادامه می دهند و همین انگیزه ها هستند که بعدها به شکلی تغییر یافته و منحرف در رؤیا ظاهر می نمایند، چون حتی به هنگام خواب نیز انسان سعی می کند نسبت به این گونه آرزوها و امیال آگاهی کامل نداشته باشد.» (فروم، ۱۳۸۰: ۷۹)

شاید این نظر فروید در برخی موارد درست باشد ولی همیشه نمی توان آن را درست تلقی کرد، زیرا محتوای بسیاری از رؤیایا دارای ماهیت و طبیعت کودکانه و غیر منطقی نیست.

«آرزوها و امیال نامنتقی و نامعقول ما، نیروی انگیزه ای رؤیا را تشکیل می دهند. این انگیزه ها و امیال که وجودشان را در هنگام بیداری جرأت نمی کنیم به رسمیت بشناسیم مثلاً تنفر نامنتقی، جاه طلبی، برتری جویی، حسادت، دشمنی، امیال منحرف جنسی و میل به نزدیکی با اقارب، در رؤیا میدانی برای خودنمایی و تظاهر پیدا کرده، زنده می شوند. فروید عقیده دارد که چنین

امیالی در همه ما موجود است منتها در هنگام بیداری به خاطر فشارها و تقاضاهای جامعه آنها را سرکوب کرده واز صحنه آگاهی واپس می‌زنیم.گو اینکه همیشه هم در این مورد به موفقیت کامل نمی‌رسیم.به هر حال در هنگام خواب نظارت ضمیر آگاه تضعیف می‌شود و امیال مذکور مجدداً زنده شده،خود را به صورت رؤیا نشان می‌دهند.»(فروم،۱۳۸۰: ۶۹،۷۰)

برداشتی که از سخنان فروم می‌توان کرد این است که ضمیر ناآگاه نه دنیای افسانه‌ای یونگ است که در آن تجربه از راه نژاد به ارث می‌رسد نه آن چنان که فروید تصور کرده است که مرکز نیروهای لیبیدو به شمار می‌رود بلکه با در نظر گرفتن این اصل که احساسات ما تابع افکار ماست،قادر به درک هوشیارانه ناخودآگاه خواهیم بود.

در ادامه به مبحث تعبیر رؤیا نیز باید اشاره کرد چراکه در روند کاری یونگ عنصر تأثیر گذار بوده است.

«یونگ برای تفسیر خواب که اساطیر استتار شده انسان مدرن اند،اهمیت اساسی قائل است و یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که «سورئالیسم-که نظام دارترین تلاش برای نو کردن تجربه شعر و شاعری در جهان معاصر است- از آغاز،واقعیت عالم رؤیا را پذیرفته بود و حتی مهمتر از این،سورئالیسم،من جمله،در پی جذب و هضم حالات رؤیایی،برای دستیابی به «موقعیت جامع و شامل» ورای دوگانگی خودآگاه ی-ناخودآگاهی بود... در نظر یونگ خوابها،زبانی منسجم و منطقی دارند که هر چه از قید قوانین زمان و علیت،رهاتر باشد غنی تر است.» (الیاده،۱۳۸۱: ۱۶۹)

استاد شمیسا نیز در کتاب نقد ادبی خود، مبحث رؤیا و تعبیر آن را جزء جذاب ترین بحث های یونگ دانسته و به این نکته اشاره دارد که یونگ بین رؤیا و اساطیر و ادبیات و به طور کلی هنر رابطه بسیار نزدیکی برقرار کرده است.زیرا صور مثالی در هنر هم خود را مانند رؤیا نشان می‌دهند. «یونگ می‌گوید در رؤیاهای آمریکایی ها و اروپایی ها که نزد من می‌آمدند نمادهایی را می‌دیدم که با رمز و رازهای مذهبی و اساطیری و قصه های پریان و فولکلوریک همانند و بلکه یکی بودند و متوجه شدم که منشأ همه آنها «ناخودآگاهی جمعی» است.» (ر.ک. شمیسا،۱۳۷۸ب: ۲۳۰)

«همانطور که دکتر یونگ اشاره کرده است، ذهن انسان تاریخچه ویژه خود را دارد و رد و نشانه هایی که در طی روزگاران در لایه های روان آدمی ته نشین شده، حکایت از سیر مراحل تکوینی آن دارد. افزون بر آن، محتویات بخش ناخودآگاه تأثیری کارساز بر روان باقی می‌گذارد. ممکن است ما آگاهانه این تأثیر را نادیده بگیریم. اما ناخودآگاه به شکل های نمادین و از جمله رؤیاهای-که بیانگر محتوای ناخودآگاه است-به همه جنبه های ناخودآگاه عکس العمل نشان می‌دهد و هر فردی ممکن است احساس کند که رؤیاهایش خودجوش ولی پراکنده و بی ارتباط اند اما روانکاو می‌تواند در